شعر و زمانه حافظ

آرتورجی.آبری

مترجم: ترابی، ضیاءالدین

آرتورجان اربری(آ.ج.آربری) شرق شناسی است با گرایش جدی به‏ ادبیات و عرفان اسلامی ایرانی.به همین‏ علت بخش عمده شرق شناسی وی سیمای‏ ایران شناسی در ادبیات عرفانی می‏یابد وی به شاعران شاخص زبان فارسی چون‏ مولانا جلال الدین مولوی به صورت‏های‏ مختلف توجه کرد،همان که به عطار و حافظ پرداخته است.در همان حال اربری‏ درباره مفاهیم و مصطلاحات دینی‏ اسلامی و مباحث مطرح در میان مذاهب‏ اسلامی تحقیقاتی دارد و درباره آنان‏ سخنرانی کرده و مقاله و کتاب نوشته است.

از جمله تألیفات اربری«پنجاه شعر از حافظ»است.در مقدمه مشروح و مفصل‏ آن درباره حافظ و شعرش،کار خود را با شرح حادثه‏ها و ماجراهای مهم تاریخی‏ زمانه حافظ و با اشاره به وضع اجتماعی و زندگی پرآشوب شیراز و خطه فارسی در عصر حافظ آغاز کرده است.

بخش نخست این مقدمه به سبب دقت‏ نظرهایی که در شرح وقایع داشته،به‏ فارسی برگردانیده شده است.

مترجم در پایان این بخش نمونه‏هایی‏ از ترجمه اربری را با اصل اشعار حافظ آورده است تا برای اهل فن و علاقمندان‏ فرصت بررسی فراهم آید.

با گذشت دویست سال از زمان تولد«سرویلیام‏ جونز»(1794-1746)پدر ایران شناسی در غرب‏ و یکصد و بیست و پنج سال از زمان چاپ و نشر کتاب مشهور«ترانه‏های ایرانی»(1)وی-کتابی که‏ حافظ شیرازی را به دنیای کتاب لندن و اروپا معرفی‏ کرد-اکنون فرصت مناسبی است تا به بررسی آثاری‏ بپردازیم که توسط جانشینان وی در پیشبرد امور تحقیقاتی و تأویل شعرهای بزرگترین شاعر غزلسرای فارسی،انجام شده است.مهمتر از همه‏ اینکه بدین وسیله آرزوی دیرین دانشجویانی را برآورده سازیم که در مراحل ابتدایی مطالعه و بررسی‏ شعرهای غنایی فارسی هستند،و نیاز به متن ویژه‏ای‏ دارند تا پاسخگوی نیازهایشان باشد.

گزیده‏ای که پیش روی شماست با دو هدف تهیه‏ شده است:نخست آشنایی با اندیشه و سبک حافظ و دوم ارایه ابعاد گوناگون تلاش پژوهشگران‏ انگلیسی در راستای ترجمه شعرهای حافظ به زبان‏ انگلیسی،مبادا چنین تصور شود که این‏ پژوهشگران در طی دو قرن گذشته،تمام ابعاد مختلف پژوهشی شعرهای حافظ را انجام داده‏اند، و تمام گفته‏ها را درباره تفسیر و تأویل شعر حافظ، گفته‏اند؛بلکه این کارها تنها تلاشی بوده است برای‏ فراهم ساختن زمینه‏ای مناسب برای رویکردهای‏ تازه‏ای از موضوع مورد بحث،و ارایه خطوطی که‏ می‏تواند راهگشای سودمندی برای پژوهشگران‏ بعدی باشد.

نظر همگان بر آن است که حافظ استاد غزل‏ فارسی است،یعنی قالبی از شعر که به طور کلی‏ قابل مقایسه با شعرهای غنایی است؛گرچه شاید از برخی جهات سونات،نزدیکترین قالب معادل‏ برای غزل فارسی باشد.اگر در نظر داشته باشیم که‏ منتقدان توانای غیر قابل انکار،شعر فارسی را به‏ مثابه مهمترین تلاش بشر برای بیان احساسات فردی‏ در قالب کلمات موزون و مقفی می‏دانند،و غزل‏ فارسی را از نظر فرم،در نوع خود بی‏نظیر می‏شناسند؛شاید بی‏درنگ بپذیریم که حافظ شیرازی شاعری است که شعرهایش به طور خارق العاده‏ای ارزش بحث و بررسی دارد،و بی‏هیچ تردیدی باید بپذیریم که حافظ استاد یک فرم‏ هنری با شکوهی است که هنوز می‏تواند نکته‏های‏ آموزنده‏ای داشته باشد برای تمام کسانی که به شعر و احساس شاعرانه دلبستگی دارند.البته اگر به عنوان یک اعتقاد شخصی بر این موارد بیفزاییم که‏ تقلید احتمالی از فن و شگرد حافظ می‏تواند الهام بخش تحول جدیدی در شعر غرب باشد. شاید چنین ادعای مبالغه آمیزی،همانند دیگر ادعاهای مشابه با شتاب زدگی یا عدم پذیرش روبرو شود.اما نباید فراموش کرد که حافظ در نظر ایرانیان‏ همان ارج و احترامی را داراست که شکسپیر پیش‏ ما انگلیسی‏ها،و به حق سزاوار توجه و بررسی‏ جدی است.

\*\* ایرانیان به شدت نسبت به زندگی و سرگذشت‏ شاعرانشان بی‏علاقه‏اند،به همین سبب هم‏ اطلاعات موجود درباره حافظ و شرح زندگی‏اش‏ بسیار اندک است.گرچه پژوهشگران جدید با دانش و خلاقیت شگرفی تلاش کرده‏اند تا پرده از روی نکات مهم و برجسته دوران زندگی حافظ بردارند و آنها را آشکار و هویدا سازند.در این مورد به دانشجویان توصیه می‏شود مراجعه کنند به مقدمه‏ جذاب گرترودبل بر کتاب«شعرهایی از دیوان‏ حافظ»،فصل مربوط به حافظ در کتاب«تاریخ‏ ادبیات ایران»ادوارد براون،مقدمه کتاب«دیوان‏ حافظ»حسین پژمان؛و از همه مهمتر اثر تحقیقی‏ کامل و جامع دکتر قاسم غنی تحت عنوان«بحثی‏ در آثار و افکار و احوال حافظ»که در تهران چاپ و منتشر شده است.

در اینجا بدون تقلید و کلیشه‏برداری از اطلاعات موجود و قابل دسترس در همه جا،به ذکر طرح کلی و مهم زندگانی حافظ بسنده می‏کنیم.

شمس الدین محمد حافظ شیرازی حدود سال‏ 720 هـ.ق(1320 م.)در شهر شیراز،مرکز استان فارس،متولد شد.حدود شش سال پس از فاجعه بزرگ جهان اسلام و حمله هلاکو خان مغول‏ به بغداد و غارت و چپاول آن،تقریبا یک قرن بعد از درگذشت محی الدین عربی(638/1240) بزرگ‏ترین عارف جهان عرب؛و پنجاه سال پس‏ از وفات جلال الدین مولوی بلخی(672/1273) شاعر بزرگ شعرهای عرفانی ایران.

سال‏های رشد و جوانی حافظ مصادف بود با عصر شکوفایی ادبیات عرب،و توفیق و کامیابی‏های شاعر سترگ و همشهری حافظ؛شیخ‏ مصلح الدین سعدی شیرازی(690/1291 یا 691/1292).

شعر فارسی،تا زمان حافظ،با شعرهای غنایی‏ نظامی گنجوی(585/1902)در مثنوی عرفانی، رباعی و قصیده(انوری بین 585 تا 587/1189 تا 1191 درگذشت)و شعرهای حکمی و اخلاقی؛ به اوج کمال خود رسیده بود.بنابراین،حافظ زمان‏ کوتاهی را صرف سرودن قصیده و رباعی ساخت؛ و عمرش را با پرداختن به دیگر قالب‏های سنتی شعر فارسی تلف نکرد،بلکه وقت خود را به سرودن‏ غزل-لطیف‏ترین قالب شعری فارسی-اختصاص‏ داد.و بی‏هیچ شک و تردیدی باید بپذیریم که‏ در شکوفایی آن سهم به سزایی دارد.

\*حافظ زنده نماند تا پایان و نابودی دودمانی را ببیند که‏ حامی نبوع شاعرانه‏اش بودند و او آنها را با شعرهایش به‏ جاودانگی پیوسته بود.

\*همین قدر باید گفت که هیچ‏ مدرک مستندی از زمانه حافظ در دست نیست،و این روایت‏ها با تمام دلنشین بودنشان،پایه و اساس معتبری ندارند.

حافظ-همانطور که از تخلص شعری‏اش‏ پیداست-به عنوان دانش آموز نخست به تحصیل‏ قرآن پرداخت؛و شعرهایش نشان می‏دهد که‏ همانند بقیه شاعران ایرانی،همه علوم اسلامی زمان‏ خودش را بخوبی فراگرفته بوده است،برای اینکه‏ شاعران ایرانی علی رغم نبوغ و استعداد فطری نیاز به آموزش دانش زمان خود داشتند.

چنین به نظر می‏رسد که حافظ آدم ثروتمندی‏ نبوده است،بویژه اگر سندیت نسخه دست نویس‏ کتاب خمسه امیر خسرو دهلوی(725/1325)را که اینک در کتابخانه ایالتی تاشکند موجود است، بپذیریم.

در آخرین صفحه این کتاب،نام نسخه نویس‏ کتاب چنین آمده است:«کمترین بندگان خدا، محمد ملقب به شمس حافظ شیرازی»و آخر این‏ نوشته تاریخ بیست و چهارم صفر 756 هـ.ق(نهم‏ فوریه 1355 م.)قید شده است.

(مراجعه شود به یادداشت سیمین اوف در سخن‏ جلد 2،صص 95 و 96).

برای اینکه این تنها افراد فقیر بودند که از راه‏ نسخه نویسی از روی کتاب شعر شاعران‏ دیگر گذران زندگی‏شان را تامین می‏کردند. بنابراین،آنچه که برای حافظ باقی می‏ماند،پرورش‏ و توسعه استعداد خدا دادیش در غزلسرایی است؛ آن هم با وجود حامیان قدرتمندی که در قرن هشتم‏ هجری در پی به دست آوردن ثروت افسانه‏ای مردم‏ قرن ششم بودند.مردمی که در دربار شاهان‏ پرورش یافته و به ثروت‏های کلان و نامحدودی‏ دست یافته بودند و هنوز یادشان در قلب و جان‏ نسل‏های موفق زنده و جاری بود.

این گونه به نظر می‏رسد که در چنین دوره‏ای، تقدیر چنین بود که حافظ مال و مکنتی به دست‏ نیاورد.زیرا که وی در عصری زندگی می‏کرد که‏ عصر عدم امنیت بود و عصر مصیبت‏های ناگهانی، ولی در عوض حافظ در سطح گسترده به شهرت‏ و جاودانگی دست یافت،حتی در سرزمین‏هایی که‏ نامشان ناشناخته بود،و نیز میان مردمی که به زبانی‏ هم ریشه با زبان حافظ سخن می‏گفتند:شهرتی که‏ هرگز بر ذهن شاعر خطور نمی‏کرد.

آن گونه که نویسنده گمنام کتاب«حدود العالم» (نوشته شده در اواخر قرن دهم)می‏نویسد:شیراز، شهری بود بزرگ و شاداب،با ثروتی فراوان و ساکنان زیاد؛شهری که مرکز ایالت فارس بود، ایالتی که در غرب؛کشور ایران را با نام آن‏ می‏شناسند:شهری که در زمان تولد حافظ،قسمتی‏ از قلمرو حکومتی شرف الدین محمود شاه اینجو بود و از متصرفات الجایتو پادشاه مغول و جانشین‏ ابو سعید،به شمار می‏رفت.

اطراف شهر از دست تهاجم راهزنانی در رنج‏ بود،که از طرف حاکم منطقه کوچکترین توجهی‏ جهت جلوگیری از تجاوز آنان به عمل نمی‏آمد. مرگ ابو سعید در 736 هـ.ق(1335 م.)، نخستین تجربه حافظ درباره فناپذیر بودن شکوه و جلال انسان خاکی بود،چرا که جانشین ابو سعید که ارپای خان بود به زودی به دست محمد شاه کشته‏ شد و پس از او چهار پسرش،جلال الدین مسعود شاه،غیاث الدین کیخسرو،شمس الدین محمد و ابو اسحاق جمال الدین،بر سر به دست آوردن‏ قدرت به جنگ و ستیز پرداختند.کیخسرو نخستین‏ کسی بود که قربانی این جاه طلبی گردید(735/ 1339)،سال بعد برادر دیگرش محمد به‏ او پیوست.

در این هنگام حکومت شیراز به دست‏ پیرحسین،از شاهزادگان آل چوپان افتاد؛یعنی‏ کسی که محمد با وی پیمان دوستی بسته بود،و به‏ خاطر جبران همین دوستی بود که پیرحسین وی را کشت.اما این غاصب نیز از منصبی که دزدیده بود لذتی نبرد.مردم خشمگین او را از شهر بیرون‏ کردند،و سال بعد هنگامی که دوباره قصد ورود به‏ شهر را داشت،توسط هم پیمانش از قدرت خلع‏ شد و به زندگی‏اش نیز پایان داده شد.مسعود شاه، بزرگترین پسر محمود شاه(743/1343)قربانی‏ توطئه بی‏تدبیری خود شد و پس از یک دوره‏ خشونت و خونریزی،ابو اسحاق،کوچکترین‏ برادر خانواده موفق شد قدرت حکومت را در ناحیه‏ شیراز در دست گیرد.

در دیوان حافظ(نشر بروکها وس،شماره‏ 579)،قطعه شعری است که حافظ آن را سال‏ها پس از این وقایع نوشته است.

در این قطعه شعر،شاعر به حکومت شاه شیخ‏ ابو اسحاق و پنج فرد شگفت انگیزی که اریکه قدرت‏ فارس را در اختیار داشتند،اشاره می‏کند.(2)این‏ پنج نفر عبارتند از خود شاه شیخ ابو اسحاق، مجد الدین اسماعیل بن محمد خداداد، قاضی القضات شیراز(مراجعه شود به قطعه شماره‏ 50 این کتاب)،شیخ امین الدین،عبد الدین‏ عبد الرحمان بن احمد المایجی(756/1355)و حاج قوام الدین حسن فرد محبوب شاه ابو اسحاق، که حافظ تاریخ مرگ او را در 754/1353 در قطعه‏ شعری به ثبت رسانده است.(3)(بروکهاوس، شماره 610).

ابو اسحاق مرد جاه طلبی بود.با استقرار سلطه‏اش بر فارس و شیراز به فکر گسترش قلمرو حکومتش و به چنگ آوردن یزد و کرمان افتاد، در نتیجه با امیران سلسله همسایه‏اش مظفریان درگیر شد.این سلسله که توسط شرف الدین مظفر(م. 713/1314)پنجمین وارث حکومت ایلخانان‏ مغول،یعنی ارغون شاه،گیخاتو،غازان خان،و الجایتو بود.مرکز حکومتش میبد یزد بود. مبارز الدین محمد پسر شرف الدین در سن سیزده‏ سالگی جانشین پدر شد و به پادشاهی بی‏باک و راسخ بدل گردید،و در سال 718 یا 719 هـ.ق‏ (1318 یا 1319 م)شهر یزد را به تصرف درآورد و امپراطوری کوچکش را به سوی شورشی خونین‏ رهنمون شد،که حاصل آن بحرانی بود که منجر به‏ مرگ ابو سعید در سال 740/1340 و الحاق کرمان‏ به قلمرو حکومت مبارز الدین محمد گردید. ابو اسحاق دوبار موفق به آزاد ساختن شهر کرمان‏ از دست فاتح جدید شد و دوبار نیز شکست خورد، و در سال 751/1349 به شهر یزد چنگ انداخت، ولی به سرعت عقب رانده شد،و تلاش سومش به‏ شکست فاحشی در کرمان منجر شد.(753/ 1352)حادثه سوم موجب دلگرمی مبارز الدین را فراهم آورد و موجب شد تا وی به اردوگاه دشمن‏ حمله ببرد و در سال 754/1353،شیراز را به‏ تصرف درآورد و به پیروزی‏هایش ادامه دهد و شهر اصفهان را نیز از آن خود سازد،و دشمن سرسخت‏

خود را در 757 یا 758 هـ.ق(1356 یا 1357)به‏ قتل برساند.

ظاهرا این جابجایی حکمرانان برای شیراز خوشایند نبود،زیرا که مبارز الدین سنی متعصبی‏ بود،و داستان بستن در میکده‏ها و اشاره احتمالی‏ حافظ به این حادثه را می‏توان در کتاب«تاریخ‏ ادبیات ایران»تألیف ادوارد براون مطالعه کرد. (ج 3،صص 275 تا 277)به هر حال فاتح جدید زمان زیادی سر قدرت نماند.چونکه وقتی در سال‏ 759/1358 به تبریز لشکرکشی کرد و موقتا تبریز را به تصرف درآورد،توسط پسرش شاه شجاع‏ زندانی،و سپس مطابق رسم وحشیانه آن زمان از نعمت بینایی محروم شد و عاقبت در سال 765/ 1364 درگذشت.با وجود اینکه حافظ در مدح‏ وزیر امیر مبارز الدین،برهان الدین فضل الله،شعر سروده است:(بروکهاوس شماره‏های 400 و 571)ولی به ظاهر از جلب توجه خود امیر مبارز الدین که مردی زاهدمنش و سخت کوش بود، سودی نمی‏دید.

دوران حکومت شاه شجاع به نسبت طولانی‏ بود.گرچه او هم از رقابت همسایگان و حسادت‏ برادرانه بی‏نصیب نماند،برادرش شاه محمود،که‏ حاکم ابرقه و اصفهان بود،در سال 764/1363 به‏ شهر یزد هجوم آورد و آنجا را تصرف کرد. شاه شجاع به اصفهان لشکر کشید و شهر را محاصره‏ کرد و بین دو شاهزاده جنگ آغاز شد،و در نهایت‏ کارشان به مصالحه کشید.اما عمر این مصالحه‏ کوتاه بود،یک سال بعد،شاه محمود به اویس‏ جلایر پادشاه بغداد و حاکم آذربایجان(تا 756/ 1355)متوسل شد و پس از حمله وحشیانه‏ای به‏ شیراز و یازده ماه جنگ و ستیز،بالاخره شهر شیراز را به تصرف درآورد؛ولی مجددا آن را در سال‏ 767/1366 از دست داد.شاه محمود در سال 766/1375 فوت کرد و شاه شجاع‏ اصفهان را به تصرف درآورد.یک سال بعد ناگهان‏ اویس جلایر از پا درآمد،و شاه شجاع فرصت را غنیمت دانست و به فکر جنگ با حسین جلایر، حاکم جدید بغداد و تصرف آذربایجان افتاد.هر چند حکومت وی بر تبریز چندان طول نکشید،و وقتی‏ از توطئه برادرزاده‏اش شاه یحیی علیه خود آگاه شد، از غارت و چپاول دست برداشت و با حسین‏ جلایر،صلح کرد و خواهر سلطان حسین را به عقد پسرش زین العابدین درآورد.این حادثه تا آخرین‏ مشکل این دو همسایه بسیار فاصله داشت،و آن‏ وقتی بود که حسین توسط برادرش احمد در سال‏ 783/1381 کشته شد؛و خودش نیز با سلسله‏ دعواهای یأس‏آور اجتناب ناپذیری روبرو شد، دلخوش بود که می‏تواند روی کمک‏های دوستان‏ شاه شجاع حساب کند و هر وقت که امنیت‏ حکومتش تأمین شد،آن را به دست فراموشی‏ بسپارد.

اما در این هنگام جو حاکم بر زمانه ابرآلود،و این فضا نشان از توفانی داشت که می‏توانست تمام‏ این توطئه‏ها و تبانی‏ها را جارو کند،نابود سازد و به دست فراموشی بسپارد.

تیمور لنگ که در سال 736/1336 در شهر کش ترکستان به دنیا آمد،از نظر نژادی وارث قانونی‏ چغتای وارث چنگیز خان مغول بود.تیمور پس از ده‏ سال نبرد که برای استحکام پایه‏های قدرتش انجام‏ داد،در سال 782/1380 به خراسان حمله کرد، و ظرف دو سال گرگان،مازندران و سیستان را به‏ تصرف درآورد.شاه شجاع با مشاهده شکوه امیر تیمور،با فرستادن هدیه‏ها و یکی از دخترانش پیش‏ امیر تیمور از در دوستی و جلب حمایت تیمور برآمد،و اندکی بعد در سال 786/1384 مرگ بر اضطرابش پایان بخشید.

دوران حکومت شاه شجاع دوران رشد و شکوفایی گلستان طبع حافظ بود.شاه شجاع که‏ خیلی آزاداندیش‏تر از پادشاه قبلی بود،موجب شد فضای مساعدی جهت رشد و شکوفایی نبوغ و استعداد شعری حافظ پدید آید.گرچه آن گونه که‏ گفته‏اند رابطه این پادشاه با حافظ همیشه هم گرم و صمیمی نبود(تاریخ ادبیات ایران،ج سوم، صص 280-282)و حافظ نام او را در چهار غزل‏ خود جاودانه ساخته است(غزل شماره 28 این‏ کتاب و غزل‏های شماره 327,344 و 346 دیوان‏ حافظ چاپ بروکهاوس)و نیز شعری دیگر در رثای‏ وی سروده است(شماره 601 بروکهاوس)و به‏ طور یقین خیلی از غزل‏هایی هم که در آن‏ها نامی از شاه شجاع برده نشده است باید در مدح این پادشاه‏ سروده شده باشند،شاید پژوهشگران بعدی بتوانند از روی تلمیح‏های مبهمی که در پس پشت واژگان‏ شعر حافظ نهفته است،و فضای تیره این سال‏ها سرنوشت شیراز را،روشن‏تر سازند.

شاه شجاع،اندکی پیش از مرگ،پسرش‏ زین العابدین را به حکومت شیراز برگزید و برادرش‏ عماد الدین احمد را به حکمرانی کرمان منصوب‏ کرد.زین العابدین علی،به زودی،با مخالفت‏ عموزاده‏اش شاه یحیی بن شرف الدین مظفر،روبرو شد(حافظ در مدح وی نیز پنج غزل سروده است)، گرچه بعدها با هم صلح کردند و وی حکومت‏ اصفهان را از دست داد و به شهر یزد فرار کرد.در سال 789/1387،وقتی زین العابدین علی متوجه‏ شد که مظفر کاشی،نماینده‏اش در اصفهان،تسلیم‏ امیر تیمور شده است؛شیراز را به مقصد بغداد ترک‏ گفت و این شهر را به دست شاه یحیی سپرد تا آنچه‏ که می‏خواهد برابر هجوم وحشتناک تیمور انجام‏ دهد.مردم اصفهان چنان بی‏احتیاط بودند که‏ فرستاده امیر تیمور را کشتند و کفاره این‏ ندانم کاری‏شان را با کشتار هولناکی پس دادند. امیر تیمور،سلطان احمد را به حکمرانی فارس و کرمان گماشت،سپس به ادامه ماجرا جویی‏های‏ وحشتناکش پرداخت که از ویژگی‏های طبیعت‏ متلون المزاج سرنوشت آن روزگاران بود.

زین العابدین علی با دست کشیدن از شیراز دوستی پسر عمویش شاه منصور بن شرف الدین‏ مظفر در شوشتر را به دست آورد،اما بزودی توسط همو دستگیر و زندانی شد.سپس شاه منصور به‏ سوی شیراز بی‏دفاع عزیمت کرد،(حافظ در تعدادی از غزل‏هایش از وی به خوبی یاد کرده‏ است،از جمله غزل 37 این کتاب)و وقتی‏ زین العابدین علی از زندان رهایی یافت با شاه یحیی‏ و سلطان احمد،علیه شاه منصور متحد شد،و منصور با دشمنان متحدش جنگید و تمام عراق را به تصرف خود درآورد.علی فرار کرد،ولی توسط حکمران ری دستگیر و به شاه منصور تحویل داده‏ شد،که او نیز دستور داد تا نابینایش کنند.

شاه منصور،سرمست از این پیروزی‏ها، \*در این هنگام جو حاکم بر زمانه ابرآلود بود و این فضا نشان از طوفانی داشت که‏ می‏توانست تمام این توطئه‏ها و تبانی‏ها را جارو کند و نابود سازد.

\*دوران حکومت شاه شجاع‏ دوران رشد و شکوفایی گلستان‏ طبع حافظ بود.

اندیشید تا شانس خود را برابر وحشت تیمور بیازماید.این یک قمار بدیمنی بود.امیر تیمور فاتح‏ به دروازه‏های شیراز هجوم برد و در آنجا،شاه‏ منصور،پس از یک پایداری مأیوسانه شکست‏ خورد.بقیه خاندان مظفریان بی‏درنگ برابر تیمور تسلیم شدند،ولی این واقعگرایی دیرهنگام تنها توانست زندگانی آن‏ها را به مدت یک هفته تضمین‏ کند،و در ماه رجب 795(مارس 1393)همه آنان‏ توسط امیر تیمور کشته شدند.

حافظ زنده نماند تا پایان و نابودی دودمانی را ببیند که حامی نبوغ شاعرانه‏اش بودند و او آنها را با شعرهایش به جاودانگی پیوسته بود و در سال‏ 791/1389(یا 792/1390)به رحمت ایزدی‏ پیوست،و سرانجام به حل معمای زندگانی بشری‏ دست یافت.مرگش در همان شهر محبوبش شیراز اتفاق افتاد،در همان شهری که از مادر زاده شده‏ بود؛و او را در گل گشت مصلی و در کنار آب‏ رکن آباد،به خاک سپردند،جایی که اغلب در شعرهایش آن را ستوده است.بر گور حافظ تخته‏ سنگی نهاده‏اند که بر آن دو قطعه از شعرهایش حک‏ شده است.

تا آنجایی که من می‏دانم،این بود مختصری از حادثه‏های مهمی که در قرن هشتم هجری‏ (چهاردهم میلادی)در شیراز بر زندگی حافظ تأثیر گذاشتند.افسانه رابطه او با حکمرانان سرزمین‏های‏ دوردست،خیال سفر به هندوستان و بحث‏ و مشاجره‏اش را با امیر تیمور،باید در کتاب گرترود بل و دیگر زندگینامه‏های حافظ خواند.اما در مورد ارزش و اهمیت این مطلب همین قدر باید گفت که‏ هیچ مدرک مستندی از زمانه حافظ در دست‏ نیست،و این روایت‏ها با تمام دلنشین بودنشان، پایه و اساس معتبری ندارند،جز اندیشه و خیال‏ خوانندگان و دوستداران شعرهای حافظ شیرازی.

شاید نقد مدرن حق داشته باشد که با معیارهای‏ همانند،حدس و گمان‏های خود را مطمئن یا نامطمئن بداند.آنچه مسلم است،این است که این‏ وضع روزگاری است که حافظ در آن زندگی کرده‏ است،و این هم شعرهایی است که شاعر در آن‏ بازتاب‏های روحی خود را به تصویر کشیده است. بالاخره با ناظر و شاهد انبوهی از ظلم و تعدی‏های‏ زمانه بودن و با مشاهده سرنوشت شاهان و شاهزادگان بی‏شمار است،که باید حافظ چنین‏ بگوید(که می‏گوید)(4):

سر فتنه دارد دگر روزگار من و مستی و فتنه چشم یار

همی دارم از دور گردون شگفت‏ ندانم که را خاک خواهد گرفت

و گر پیر مغ،آتشی می‏زند ندانم چراغ که برمی‏کند

فریب جهان قصه روشن است‏ سحر تا چه زاید،شب آبستن است

در این خون فشان عرصه رستخیز تو خون صراحی به ساغر بریز

(1)تاریخ دویست سال مذکور فاصله بین تولد سرویلیام جونز تا سال 1947(تاریخ تحریر مقاله توسط آربری است)که به‏ تاریخ امروز(سال 2003)باید به 256 تبدیل شود،و نیز تاریخ 125 سال مذکور از زمان انتشار«ترانه‏های ایرانی» سرویلیام جونز،که باید به حدود 180 سال اصلاح شود.

(2)احتمالا اشاره است به غزلی از حافظ با مطلع

صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت‏ ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت.

(3)-اشاره است به قطعه شعری از حافظ با مطلع«سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن-صاحب صاحبقران خواجه‏ قوام الدین حسن»در نسخه قزوینی.

(4)-شعر نقل شده در پایان مقاله،بیت‏هایی است از مثنوی‏ معروف ساقی‏نامه حافظ،براساس نسخه قزوینی.